

ترکیب شده و بمعنی دوستدار خرد و بینش است . گفته‌اند که این کلمه از روزی وضع و متداول شد که فیثاغورث، حکیم معروف یونان ، خود را فیلسوف یا دوستدار خرد و بینش نامید . این تعبیر در اصل به تجزیه و تحلیل ، یا توضیح و تفسیر منطقی مطالب اطلاق میشود . یک سلسله اصول کلی که تحقق آن برکافهٔ علما و متفکران مسلم است معیار قرار میگیرد و مسائل دیگر با آن سنجیده میشود . انتقاد و تجزیه و تحلیل مسائل ذوقی هم بنا بر چنین معیاری باید استوار باشد . در سایه انتقاد صحیح و فلسفی است که آثار هنری و پدیده های ذوقی رو بکمال میرود . هنرمندان انطباط فکری پیدا میکنند و مابه و پایهٔ ذوقشان اعتلا مییابد . احساس مسئولیت هنری اگر از احساس مسئولیت در زمینه های سیاسی و اقتصادی و غیره

برای تعیین سرنوشت ملل تاثیر و اهمیتش بیشتر نباشد مسلماً از آن کمتر نیست . سیاست اقتصادی احتیاجات مالی و مادی جامعه را تامین میکند . برنامه های سیاسی موجودیت و آسایش و انتظام امور را در عهده دارد ولی سیاست فرهنگی و هنری نظام اندیشه و انطباط فکری و ذوقی جامعه را متعهد است . بی نظمی و بلبشویی در پدیده های ذوقی و بی توجهی به صحت و سلامت آن سریعتر از هر علت دیگر موجبات مثلثی شدن ملتها را فراهم میسازد و تاریخ بشر سندی است مبین و گویا برای اثبات این مطلب . از اینروست که چاپ و انتشار هر مجله و مجموعه مفیدی که احتمال تربیت ذوق و استعداد افراد جامعه در آن باشد مایه دلخوشی و امیدواری است .

نمیدانیم به چه سبب اجتماعی ، سیاسی یا مذهبی بوده که در گذشته هنر بمعنای واقعی نه از نظر صنایع ظریفه بلکه از جهت هنر عمیق و آنچه که تربیت معنوی را شامل میشود و تبیین افکار و احساسات و روحیات یک فرد یا ملتی را متضمن میگردد و جزو افتخارات فرهنگی و مملکتی در جهت گذشته - حال یا آینده بحساب میآید ، در محیط ما بوجود نیامده است و مخصوصاً از جهت علمی ابداء پیشینیان ما روی آن کار نکرده‌اند بطریقی که هنوز غالب مردم حتی تحصیل کرده های ما فرقی بین هنر و حرفه قائل نمیشوند و روی همین اصل همگی در سطح پائین تری به آن توجه دارند و هر کس که صاحب حرفه است بخود اجازه میدهد که خود را هنرمند معرفی کند . چنانکه آشپز - خیاط - نجار - کفاش - زرگر .. و غیره همه خود را هنرمند میدانند و معرفی میکنند و جامعه هم که ملاک و معیار یا میزان دیگری برای شناسائی هنر در دست نداشته تا تردیدی برای ادعای آنها بنماید ، لذا او هم همین گفته ها را پذیرفته انتظار یا توقعش نیز از هنر در حدود همان تصویری بوده که از آن دسته داشته است و به نظر او هنر کار ساده و کم درآمدی است و برای کسب آنهم احتیاجی بتعلیمات زیاد نمی باشد و تنها زبردست استادی کار کردن و امور را در اثر کثرت عمل و تکرار از او آموختن و یا

عیناً تقلید کردن کافی است . ولی اینگونه تصور درباره هنر ابتدائی ترین نظری است که میتوان داشت . حتی در آثار باقی مانده چندین قرن قبل از میلاد مشاهده میشود که آن آثار صرفاً جنبه هنری داشته و بمنظور تبیین افکار و معتقدات بوده است که با پیشه‌وری آنها در این سطح پائین که بسیاری از مردم ما تصور میکنند تفاوت بسیار دارد . ما در زمان افلاطون و میان بحثهای سقراط غالباً می خوانیم که بین برخی از فنون از قبیل اسب سواری - تیر اندازی و ورزش حتی امور فنی و غیره با کارهای هنری واقعی که جنبه فکری داشته است کاملاً تفکیک نشده و سقراط هر دو را هنرمند نامیده است ولی لااقل از اواخر قرون وسطی به اینطرف این تفکیک بخوبی آشکار است و برای فن مقامی جز همان خدمت کردن یعنی کسی را به کاری مشغول داشتن و برای افراد حرفه تهیه کردن نبوده است و کارروی عالم درون و مطالب معنوی ، تربیت روحی و فکری را مطلقاً .



## اهمیت و تأثیر اجتماعی

### از رساله تعریفات

الدنيا . آنچه که هیچ آفریده در وی نیاساید .  
الفکر . آنچه مردم را بیفایده بیمار کند .  
الوکیل آنکه حق را باطل گردند .  
البهشت - آنچه نبیند البازاری - آنکه از خدا  
ترسد .

البنار . گردن زن - التماشاخانه . مثلهالعشق .  
کار بیکاران

تعریفات شامل - دوپیازه  
السیاهی . سرگردان .  
الشاعر . دزد سخن

### قطعه‌هایی از عبید زاکانی

میدانند و باطن عالم را ارادی می پندارد و هنر را چیزی  
میدانند که از اراده آزاد یعنی باطنی اشیاء سرچشمه گرفته  
باشد و تبیین آن عالم باطن و اراده را تنها بوسیله هنر میسر  
میدانند .

و حتی هایدگر فیلسوف اگزیستانسیالیست زمان حاضر  
در آلمان هنر را چیزی میدانند که باطن عالم خارج را  
برای ما آشکار سازد .

در هر حال در هیچ کجای دنیا کار تقلیدی از قبیل  
شبیه سازی ، اعمال حرفه‌ای یا تکنیکی را جزو هنر بحساب  
نمی‌آورند و همه جا آنرا بحساب نوعی تفسیر و تبیین  
عالم خارج میدانند منتها بطریقی که شوپنهاور تعریف می  
کند : « فلسفه درباره عالم خارج سؤال میکند که  
چیت ولی هنرنشان میدهد که چگونه است . » به عبارت  
دیگر هنر هم تبیین عالم خارج میکند و به کشف و شهود  
می پردازد منتها به نحوه دیگری نه از طریق کلمات و  
عبارات نارسا بلکه بوسیله نشان دادن مجسم و محسوس  
نمودن بطوریکه مشاهده میشود هنر بکلی غیر ارآنست  
که در جامعه و محیط مامعرفی شده است ، وقتیکه کار  
هنری توجه به عالم درون ، سر و کار بعالم معنی و حقیقت  
باشد و سیر در عالم بالا و دنیای متافیزیک را باعث شود ،  
برای تربیت فرزندان و اشتغال روحی آنان هیچ مطالبی  
بهرتر از هنر نمیتواند این دست‌یابی بجهان معنی را فراهم  
کند و روی همین اصل است که در ممالک متمدن اولین  
چیزیکه مایلند بعنوان پیشقراول مفاخر خود در معرض  
دیدگان خارجی قرار گیرد همان هنر مردمان آن مملکت  
است که بدین وسیله هر چه زود تر و بهتر اشخاص را  
بطرز فکر و روحیه و سطح معنویات خود واقف میسازند و  
سنبل های ملی - احساسات اجتماعی و افکار معنوی خود  
را که هنر بهترین مبین آنها میباشد آشکار میگردانند .

چون شخص هنرمند در کار هنری خود از تمام قوای  
روحی . فکری . ذوقی و احساسی خویش استفاده میکند  
لذا تمام قوای معنوی انسان هنگام اشتغال به هنر بخوبی

به هنر واگذار کرده‌اند و در سیر تاریخ افکار دست کم  
از قرون وسطی باینطرف ، ما برای هنر ترجمانی جز همین  
رابطه درونی با حقیقت عالم خارج و سیر ملکوتی در وراء  
عالم محسوس نداریم و در تحقق بخشیدن بافکار درونی و  
رابطه پیدا کردن به عالم اعلا (متافیزیک) افکار فلسفی  
نمی‌بینیم . و این مطالب از لابلای تمام آثار هنری  
مخصوصا در آثار هنری مردم مغرب زمین آشکار است از  
میکلائژ گرفته تا رافائل - ردن - دنوار - یا بتهون -  
مزارت - تاپیکر تراشان ، نقاشان و موسیقی دانان عصر  
حاضر جملگی تبیین افکار و احساسات زمان خود هستند  
که با زمانهای قبلی هیچ مشابهتی ندارند و این مطلب را  
فلاسفه - هنرمندان و متفکرین جملگی در باره هنر تایید  
میکند چنانکه دورر (۱۵۲۸-۱۴۷۱) نقاش قرون وسطائی  
آلمان خود در باره هنر جمله معروفی دارد که گفته ما  
را در باره هنر که سرو کار داشتن با عالم معنی و درون  
و حقیقت باشد و رشد معنوی را باعث گردد تایید میکند .  
او میگوید حقیقت هنر در طبیعت پنهان است .  
هنرمند کسی است که بتواند آنرا از طبیعت خارج کند  
و کانت (۱۸۰۴ - ۱۷۷۴) فیلسوف معروف آلمانی هنر را  
چیزی میدانند که از خرد ناب و آزاد بشر سرچشمه میگیرد  
و هرگونه بهره برداری جسمی یا نفسانی را از آن حرام  
میشمرد .

برگسن (۱۹۴۱ - ۱۸۵۱) فیلسوف فرانسوی در کتابی  
که درباره خنده منتشر میکند آنجائیکه میخواهد چیز  
خنده‌داری را عنوان کند سراغ هنری میرود که  
جنبه تکنیکی پیدا کرده باشد و آنرا بعنوان مطلب خنده‌دار  
مثال میزند .

و بالاخره نیچه (۱۹۰۰ - ۱۸۴۴) هنر را اینگونه  
تعریف میکند : هنر عبارت از توانائی بخصوصی است  
که انسان بوسیله آن میتواند بدیگران آنچه را که خود  
در عالم معنی مشاهده کرده است بفهماند . و شوپنهاور  
(۱۸۶۰ - ۱۷۸۸) هنر را تنها وسیله ارتقاء به عالم متافیزیک

● لوئی باپس خود ماجرا میکرد که تو هیچ کاری نمی‌کنی و عمر در بطلالت بسر می‌بری. چند باتو گویم که معلق زدن بیاموزدوسک از چنبرجهانیدن و رسنبازی تعلیم کن تا از عمر خود برخوردار شوی. اگر از من نمی‌شنوی بخدا ترا در مدرسه اندازم تا آن علم مرده ریک ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی در مذلت و فلاکت و ادبار بمانی و یکجو از هیچ جا حاصل نتوانی کرد.

● گرانجانی بیماری را گفت: چه خواهی؟ گفت آنکه تورا نبینم.

● خواجه‌ای بدشکل نائی بد شکل‌تر از خود داشت. روزی آینه داری آئینه بدست نائل آمد. نایب آنجا نگاه کرد گفت سبحان‌اله بسی تقصیر در آفرینش ما رفته است. خواجه گفت لفظ جمع مگوی. بگوی در آفرینش من رفته است نایب آئینه پیش داشت. گفت خواجه اگر باور نمی‌کنی تو نیز در آئینه نگاه کن.

● طفیلی را پرسیدند که اشتهاداری؟ گفت من پیچاره در جهان همین متاع دارم.

بکار می‌افتد و تمام آنها بطور آزاد و یک نواخت رشد میکنند. هنر تنها مقامی است که آزادی انسان بتمام معنی در آن تامین میگردد و تمام شخصیت انسان به مرحله آزمایش گذاشته میشود.

قوه تخیل و ابتکار که سرمایه هرگونه اختراع - اکتشاف و هر نوع سازندگیست بیش از سایر قوای نفسانی در خدمت هنر، تربیت و تقویت میشود. و این اثر نه تنها برای هنرمند است بلکه هر شخصی را که به آثار هنری واقف باشد و بتماشای آنها بپردازد نیز شامل میشود. و چون هنرمند برای عیان ساختن عالم درون مجبور است از دنیای خارج صرف‌نظر کند تا عالم باطن را بتواند بشکافد و آنها را آنطوریکه هستند (نه بطریقیکه می‌نمایند) بمانشان دهد بنابراین باید حقیقت بینی برای او حاصل شود و این عمل از جهتی او را عمیق میکند و از جهت دیگر سبب میشود تا او وحدت و رابطه‌ای بین عالم درون و دنیای بیرون برقرار سازد.

مثلا وقتیکه هنرمندی قیافه مادری را نقاشی میکند مادر بخصوصی در نظر او نمی‌باشد بلکه سعی میکند تا ممکن است تمام عوامل روحی و خاصی را که بخصوص مادر است بطور کلی در نظر ببرد و مجموعه همان عوامل را که حقیقت مادر بودن را تشکیل میدهد اساس کار هنری خویش قرار دهد. پس هنرمندی لیاقت بیشتری دارد که این عوامل باطن را بهتر درک کند و تا آنجا که ممکن است هر چه بیشتر و بهتر آنها را روی صفحه نقاشی یا زمینه هنری خود ظاهر سازد. یا آن مجسمه سازی که سعی دارد حالت رنج کارگر باشعف طفلی را در دوران کودکی مجسم سازد. یا نوازنده‌ایکه میخواهد امواج دریا را با آن حالاتیکه در انسان ایجاد میکند با ساز خود بنمایاند و هنرپیشه‌ای که خود را بجای یکنفر قاضی دادگاه میگذارد و باتمام قوا خود را در روح افکار و اعمال قاضی داخل میکند و آنچنان در کار خود عمیق میشود که خود و هر بیننده ایراتحت تاثیر قرار میدهد

نیستی اجتماعی

و یا آن مسجد یا بنای تاریخی‌ایکه از طرفی مشخص تمام ذوق و سلیقه و احساسات ملتی است و از طرف دیگر نحوه فکر و عظمت افکار و سیر توجه اقوامی را آشکار می‌سازد. هرکدام صدها توانائی مستتر و هزاران انعکاس روحی که سیر تاریخ یک ملت و آینده آنها را روشن می‌سازد در خود نهفته دارد. هنر در عین اینکه از منابع افکار مردم سرچشمه میگیرد و آن‌ها را روح می‌بخشد، در عین حال میتواند سیر تازه‌ای برای افکار و احساسات مردم ابداع نماید و یا در مواقع لزوم ملتی را بسوی سرنوشتی تبلیغ و رهبری نماید. و یا آنکه آنها را از میری بازدارد. همچنانکه رنسانس و روشنی افکار در دنیای غرب ابتدا از هنر آغاز شد و بعدا افکار فلسفی و پدیده‌های سیاسی و اجتماعی را بدنبال خویش کشانید هنر از طرفی دیگر یک نوع وسیله تکلم است و متمم زبان لغوی میباشد و بقول شوپنهاور «آنجا که بشر از ذکر بیان امور عاجز میماند سعی میکند بوسیله هنر آنرا آشکار و بیان سازد.» پس هنر اثرات عمیقی را در بردارد. توجه داشتن به عالم معنی و دارا بودن تربیت معنوی که لازمه هر فرد یا جامعه تربیت شده میباشد و عمیق شدن و انسان را به تفکر وادار کردن و اندوختن سرمایه معنوی که از هر چیز بیشتر و زود تر سطح فرهنگ و معنای اجتماع را بالا می‌برد و خود بخود از مفاسد و معایبی که اجتماع ما را بطرف پستی و نیستی میکشاند جلوگیری مینماید.

ولی بنظر من از تمام این مطالب بالاتر و مهمتر اینستکه هنر آموزش غیر مستقیم را در جامعه باعث میشود. در مورد آموزش غیر مستقیم همینقدر باید بگویم که بشر آنچه را که غیر مستقیم از راه هنر می‌آموزد صدها برابر بیشتر از آنستکه چیزی را مستقیما از کتابی یا از درس استادی بیاموزد و بسیاری از تعالیم مخصوصا تعلیم اخلاقی و یا مذهبی ممکن است حتی انسان را به سرکشی و عدم اطاعت از آموختن وادار نماید در صورتیکه آنچه را که

## ● از سائۀ اخلاق الاشراف

حکایت . در این روزها بزرگزاده‌ای خرقة‌ای به درویشی داد مگر طاعنان خبر این واقعه به سمع پدرش رسانیدند . با پسر در این باب عتاب می‌کرد پسر گفت در کتابی خواندم که هر که بزرگی خواهد باید هرچه دارد ایثار کند . من بدان هوس این خرقة را ایثار کردم . پدر گفت ای ابله غلط در لفظ ایثار کرده‌ای که به تصحیف خوانده‌ای . بزرگان گفته‌اند که هر که بزرگی خواهد باید هرچه دارد انبار کند تا بدان عزیز باشد نبینی که اکنون همه بزرگان انبارداری کنند ؟  
شاعر گوید .

اندک اندک بهم شود بسیار دانه دانه است غله در انبار

● مردی از بام بزیر افتاد و هردو پایش بشکست . مردمش به بیمارپرسی آمدند و به سئوالش گرفتند و چون پرسش زیاد شد ملول گشت و قصه بررقعه‌ای نوشت و چون عیادت کننده‌ای نزدش آمدی و حال پیرسیدی رفته بدو نمودی .

● جمعی عزم سفر کردند و طفیلی با ایشان بود . هریک برای خرج غذا تعهدی کردند . یکی گفت . من نان آورم و دیگری گفت : حلوا دهم . طفیلی خاموش بود . او را گفتند : ترا سهم چه باشد ؟ گفت : لعنت . از گفته او بخندیدند و خرجش را بخشیدند .

شخصی بوسیله هنر کسب یاد رک می‌کند چون تدریجی ، عمیق و نا آگاهانه است کم کم در طرف ایجاد ایمان می‌کند .

### فوائد و تاثیرات هنر

هنر چون هنرمند و هنرجو را در خود غرق می‌کند و کاملاً در عالم خود که عالم افکار و تخیل و رویاهاست فرو میبرد انسان را از شر آنچنان چیزهائیکه در عالم مادی و خارجی او را رنج می‌دهد رهائی می‌بخشد و هردو یعنی هنرمند و هنرخواه را در عالمی سرگرم می‌سازد که گذشته از آنکه ناراحتی ایجاد نمی‌کند آرامش به اعصاب می‌دهد . بطوریکه بسیاری از امراض را امروزه بوسیله موسیقی معالجه می‌کنند و حتی حیوانات را هم تعلیم می‌دهند و آنها را به آرامش و سکوت رهبری می‌کنند و توجه به نظم را نیز به آنها می‌آموزند . یکی از معایب بزرگ فردی و اجتماعی ما اینستکه نمیدانیم ساعات بیکاری خود را چگونه بگذرانیم . ساعات بیکاری معایب فوق العاده زیادی را باعث میشود و مفسد اجتماعی بیشماری را برای پیر و جوان ما ببار می‌آورد و ما می‌توانیم با پرداختن به هنر ساعاتی را که به تباهی می‌گذرد بوجهی برگزار نماییم که از آنها نتایج عالی عاید شود . افراد را گذشته از آنکه از خطر سقوط رهائی بخشد به عالم بالا و دنیای ایده‌ها و افکار بکشاند و نشاط و سرور فراهم آورد . یکی از مسائل مهم حل ناشدنی مسئله پیری و گذشت زمان است . مساله پیری آنقدر که از نظر روانی - تربیتی - اخلاقی - اجتماعی و اقتصادی قابل بحث و درخور توجه است ، از نظر بیولوژیکی قابل بحث نمی‌باشد . بشر موقعی پیر است که خود را ناتوان احساس کند . روحیه اش فرتوت شود و قضیه زمان و دوران از دست رفته او را بیازارد و آسایش را از وی سلب کند . با توجه باین مطالب هنریکی از بهترین وسائل روانی است که کوتاهی و بی‌لطفی طبیعت را به بهترین وجهی جبران می‌کند . زیرا هنرمند و هنردوست هیچکدام بمراد خویش نمیرسند مگر آنکه در موضوع کار

خویش غرق شوند و چون غرق شدند زمان را فراموش می‌کنند . بطوریکه ما حتی محض نمونه هم یکنفر هنرمند پیر و مایوس بخاطر نمی‌آوریم که دست بکار نزنند و فقط مشغول پیر شدن باشد .

هنر رابطه و وحدت را بین مردم یک محیط برقرار می‌کند و حس وطن پرستی را که لازمه بقا و پایداری یک کشور است برقرار می‌سازد .

توجه به زیبایی و مطالب هنری گذشته از آنکه خواسته های فوق را متضمن است حس زیباشناسی را در انسان تقویت می‌کند یعنی نه تنها انسان را بکار و فعالیت وادار می‌کند بلکه بسوی زیبا ساختن رهنمون میشود . شخص از پلیدیها طبعاً میگریزد و سعی دارد از خود گرفته تا منزل و محیط کار و شهر خود را زیباتر کند و محیط زیبایی برای خود بیازاید . پس توجه به زیبایی خود بخود بهترین وسیله تحول اجتماع میگردد . آنکه میخواهد محیط زیبا داشته باشد باید در درجه اول خود برای حصول بدان بکوشد و این کوشش مسلماً کار و فعالیت بیشتری را ایجاد میکند و تمام اینها سطح اقتصاد بالاتری را همراه خویش می‌آورد و بهداشت بهتر ، صحت و سلامتی بیشتر و غذای بهتر و بالاخره فرهنگ و تمدن بالاتری را سبب میشود . آداب غذا خوردن ، کیفیت لباس پوشیدن ، راه رفتن - حرف زدن و برخورد کردن ... و تمام کار های فردی و اجتماعی بسوی زیباییها میگراید .

ماهرچه در آثار و نتایج هنری دقیق شویم به انتهای نخواهیم رسید .

آنچه در سطور پیش آمد ، به اختصار اهمیت اجتماعی و فوایدی بود که بر هنر مترتب است و از آنجا که تمدن و فرهنگ بر پایه های دانش و هنر قرار دارد و این دو عامل باهم مرتبط و پیوسته است ، پیشرفت و ترقی حقیقی ، زمانی میسر می‌گردد که جمیع افراد بویژه جوانان کشور در شناخت و فراگیری هنر و دانش از جان و دل کوشا باشند .